

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد عمر قریشی- کابل

۳۰ مارچ ۲۰۲۲

سینه فراخ و بی کینه شهر کابل!

(۱)

سه شنبه - ۰۹ حمل ۱۴۰۱ - کابل: به پاس این که ۴۵ سال قبل از امروز از ولسوالی شکر دره ولایت کابل به شهر کابل کوچ نمودیم و بعد از یک سال اقامت در کوته سنگی، به منزل کنونی "کارته مأمورین" سکنی گزیدیم، یادداشت کنونی را به بحث مختصری در مورد سینه فراخ شهر کابل برای پذیرائی تمام مردم افغانستان اختصاص می دهیم. امیدوارم تأکید و تمجید از شهر کابل به معنای مخالفت با کدام شهر دیگر افغانستان تلقی نشده، اسباب ناراحتی خاطر کسی نگردد.

۱- با تأسف با شهر های بزرگ منطقه و جهان آشنائی ندارم، نمی دانم که مثلاً تهران، لاهور، دهلی، مسکو، لندن، پاریس، برلین و ... چگونه بزرگ شده به کلان شهر مبدل شده اند و در جریان بزرگ شدن چه مراحل را طی کرده اند، به خصوص با مهمانان همه روزه شان از روستا های اطراف خودشان و شهر های خرد و بزرگ بقیه کشور چگونه مناسباتی را قایم نموده اند؟ آیا با سینه باز همه را از همان آغاز توطن پذیرفته اند و یا سالها و دهه ها و نسل ها ادامه یافته تا شهروندان آنها یک دیگر شان را به حیث همسایه و همشهری پذیرا بگردند؛ مگر تا جایی که کشور خود افغانستان و ولایات آن را می شناسم، خصوصیت دیگر پذیری و مهمان پذیری که در کابل وجود دارد در هیچ کجای دیگر کشور ندیده ام.

مثلاً در ولسوالی خود ما شکر دره به مثابه مشت نمونه خروار: هرگاه قرار باشد فردی خارج از ساکنان خود شکر دره، حتا از خود شکر دره از راست دره به چپ دره نقل مکان کند، نخستین مانع سر راه دیگر پذیری سنت مورد قبول "شف مالکیت" است که از آمدن و جایگزین شدن یک هموطن جلو گیری می نماید. جهت روشن شدن مطلب برای آنهایی که بیشترین بخش عمر شان را در شهر کابل سپری نموده اند باید بنویسم "شف مالکیت" به سنتی می گویند که هرگاه فردی بخواهد زمین، خانه، باغ و یا آسیاب و یا سهم کاریش را بفروشد، حق اول خرید را همسایگان آن زمین، باغ، خانه و... دارند. فرد خارج از محدوده همسایگی و آنهایی که ادعای "شف مالکیت" می نمایند فقط زمانی می تواند زمین و یا باغ و .. بخرد، که نه تنها کسی از درون حلقه "شف مالکیت" حاضر به خرید آن نباشد بلکه مخالف خریدار جدید هم نباشند. این رسم که تنها در شکر دره و ولسوالی های کوچک نه بلکه حتا در شهرهای بالنسبه بزرگی مانند قندهار، مزار و هرات و جلال آباد نیز به درجات مختلف وجود دارد، باعث می گردد تا عملاً درب شهر و منطقه را بر روی باشنده جدید ببندد، در حالی که سنت "شف مالکیت" در داخل شهر کابل حد اقل از ۱۰۰ سال بدین سو دیگر نه اعتبار عرفی

دارد و نه هم اعتبار شرعی و اداری. چنانچه در همین قسمت شهرکه ما زندگانی داریم یعنی کارته مأمورین، هیچ یک از همسایگان با همسایه دیگر نه تنها پلوان شریک نبوده اند، بلکه به گفته مردم، پدران شان در یک مسجد نماز هم نخوانده بودند. گذشته از آن جلو روی خودم طی ۴ دهه اخیر، باربار مالکست ها تغییر خورده مگر هیچ گاهی ممانعتی صورت نگرفته است و کسی از "شف مالکیت" سخنی به میدان نینداخته است.

۲- هرچند در مورد چگونگی پر نفوس شدن شهر کابل آثار تحقیقی خاصی وجود ندارد تا بتوان بر مبنای آن، تمرکز نفوس در شهر کابل را واضح ساخت، باز هم به اساس قراین و نامهایی که در شهر کابل تا هنوز وجود دارند می توان نوشت، حیات و گستره حیات و باشندگی در شهر کابل، به همان سان که از گذشته های دوهزار سال قبل به دوره های بعدی تفاوت می نمود، قبل از ایجاد افغانستان مستقل یعنی زمانی که این شهر به وسیله امپراتوری بابری هند اداره می شد، با زمانی که تیمورشاه ابدالی، پایتخت سلسله درانی ها را از قندهار به کابل انتقال داد، نیز تفاوت نمود.

تا جایی که از نام محلات، گذر ها و کوچه های شهر کابل بر می آید، زمانی که تیمورشاه ابدالی در ربع چهارم قرن ۱۸، پایتخت را از قندهار به کابل انتقال داد، تا آنزمان تصور این که شهر کابل به چه میزان ظرفیت عظیم انحلال اقوام، زبانها و مذاهب را در خود دارد و چگونه می تواند از همه باشندگان خود "کابلی" بسازد، برایشان روشن نبود از همین رو، بر مبنای اسامی گذرها و کوچه ها دیده می شود، که در آغاز هر قومی در یک منطقه خاصی از شهر کابل سکونت اختیار نمودند، نامهایی مانند کوچه اچکزائی ها، کوچه علیرضاخان، کوچه قاضی، باغ علیمردان، ده افغانان، چنداول و ده ها کوچه و گذر دیگر در بطن شهر کابل، بیانگر آن است که در آغاز حداقل حاکمیت نمی دانسته و یا نمی خواسته از موضع اختلاط اقوام حرکت نماید. از همین رو می شود گفت که در آغاز شهر کابل بر مبنای تمرکز نفوس قومی به قطعات مختلف تقسیم شده بود.

با تأسف به علت فقدان مواد تحقیقی روشن نیست که اختلاط اقوام در محلات از کدام زمانی آغاز یافت، به خصوص در تمام قرن نژده، از آن که جایی توجه اکثریت به اصطلاح مؤرخین و دانشمندان را مسایل مربوط به حاکمیت و تقابل مردم با استعمار انگلیس به خود معطوف داشته است، کمتر کسی به روند اختلاط و عوامل آن اشاره نموده است، در چنان فضائی وقتی پای به قرن بیستم می گذاریم و به خصوص دولت مشروطه در زمان امان الله خان اعلام موجودیت می نماید، دو نکته بسیار واضح خود را به نمایش می گذارند:

اول این که از محلات و کوچه های این و آن، صرف نام باقی مانده، یعنی به همان سان که در کوچه اچکزائی ها به ده ها خانواده تاجیک و ازبیک و حتا "قزلباش" زندگانی می نمود، در کوچه "علیرضاخان" به ده ها خانواده از اقوام مختلف پشتون، تاجیک و ازبیک سکونت داشتند، دومین برزندگی سلطه فرهنگی "حوزه زبان دری" بر تمام ساکنان شهر کابل بود.

یعنی به موازات آن که اقوام مختلف در تمام قسمت های شهر کابل جذب می شدند و بعد از مدتی همه "کابلی" می شدند، زبان اکثریت باشندگان شهر کابل به زبان دری دری- فارسی استحاله یافته، در نسل دوم و سوم حتا اکثر آنها زبان اولی پدر و مادرشان را فراموش می نمودند.

این روند چیزی نبود به جز نتیجه "سینه فراخ و بی کینه شهرکابل" که در زمانی اندک همه را از خود می ساخت.

ادامه دارد

مبارزه علیه امپریالیسم، جزء لاینفک مبارزه علیه ارتجاع در کل

و ارتجاع هار مذهبی- طالبی به صورت خاص می باشد

تشکل و تسلیح نیاز و خواست زمان ما!